

به با کانه عرض ساختند که روشنی دیگر وقت میسر نآید و کار حضور در وقت
 دیگر هم شدن تواند گفت ما از نجاشی بنیم حاجت رفتن بر ما از ^{شعبه} ^{شعبه}
 نیست ایشان گستاخانه عرض داشتند اگر حضور از نجاشی بپند باره
 در شاد شود چند قندیل است و که ام قسم که ام جانب است نسبت
 فرمود و بیا و بدین و اشاره بسوی درگاه کرده فرمود که آن قندیل که
 بس بهتر است بفلان جانب است یا نه و فلان قندیل فلان جا
 هست یا نه و فقه فخر میرمدوح نیز گردید که مجاب مکانها و دیوارها و
 درختان از در میان بر قاضی و فصل بود حال تا شامیکه در
 از مکان تا درگاه مفاصل بسیار بود که قریب پنجاه مکان مرتفع سوار
 درختان و غیره در میان واقع بود و فرمود اکنون باور کردی یا نه
 رسته باقیست نقل است از مولوی ابوتراب صاحب دست
 بر کاتب شنیدم روز سه مری مضطرب الحال باسید شقای بیگانه
 طالب تعویذ نزد حضرت ایشان آمد فرمود بنشین و کاغذ و قلم بگیر
 در عین نوشتن تامل کرد بعد ساعتی تعویذ را تمام کرد و بانگس داد
 که در گامی بیمار تعلیق نماید کسی از خاندان سبب تامل پرسید و گفت
 که تا حال اثر تردد بر بشره شریف پیدا است چیست فرمود وقت
 تمام تعویذ مرض سرسام آید و گفت منویس که من بهلاک او مادم
 و مرگ او را دست من است تامل ما از آن بود باز با سرسام گفتم که
 آنروز باضطرار تعویذ صحت میطلبید اگر ندیم از فریادرسی دوری نماید چوین

ندم و چون تقویذ به نیت شفای نویسم شفا بهم ضروری است
 مقرر مقرر رسیدیم اما تو برو و بکار خود شو اگر در هلاک وی سبقت کرد
 بر تقویذ ما بکار خود فالز شد و اگر تقویذ پیشتر از کار تو رسد ترا دیگر
 مهلت هلاک نده کار خود کن و شفا بخشد و ترا یاره بجز گریز نماند شنیده
 مستعجل از پیش برفت و بعد وی آمد و تقویذ گرفت و رفتند اما هم که سبقت
 بر دیگری گرفت انصیب شود و منتظر خبر هستم تا چه پیش آید که فی الفور کسی
 آمد و خبر آورد که قبل از رسیدن تقویذ چند ساعت جان بجان آفرین سیر
 و تقویذ در دست برنده ماند نقل است از شیخ العالمین رح که حضرت
 شاه غلام نقشبند را آورد قصیده مشیر که نحو شیر که مشهور بقصیده خمیر است
 بود و نرسد در حالت ورود برین شعره و ما منها مشهور او در
 تم و تنقض لا اقالی + گریه زار استولی شد همدان حال شریف جمال
 با کمال حضرت محبوب سبحانی عونت الصمدانی دستگیر عالم عوث الاعظم
 سعید ناوشفیعینا شیخ ابیحن و الالانس شیخ عبدالقادر الجیلانی الحسینی
 الحسینی علیه و علی صده الکرام السلام و رضی الله تعالی عنه و عنهم مشرف
 گردیدند آرشاد فرمود که ترا هم مالک این مقام کردم و عطا نمودم بعد
 فریغ راه را و بحضور شیخ الزمان تاج العارفین رح ماجرا سے عرض کردند
 آنحضرت بحجت فرمود و بشارت نمود و گفت که این مقایست که کسی
 ولی را عطا نه شده مخصوص جن بجناب انعامت ماب بود رضی الله عنه
 مگر امروز که بنایتا وی رضی الله عنه نصیب تو گردیده این لطف و عینا

را حدی و نهایتی نیست از آن روز در تمامی عمر ایشان گامی نماند
 و سالی نگذشت مگر آنکه اول بصورت انسان نزد ایشان آمده از
 خیر و شیرین روی بودی بودی برایشان عرض داشتی اگر باخیر بودی
 بصورت نیکو آمدی و الا بصورت زشت و گریه منظر ظاهر شدی
 مولف کتاب میگوید که عاقل را همین یک نقطه کافیست در امر
 عطا و قابلیت سه داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط
 قابلیت داد دوستی اگر عطا بر قابلیت بودی اولیا کرام
 و سلاطین قابل آن بودند و کسی این دولت میسر نشد دیگر ازین حکایت
 علوی نشان خسر و گیلان رضی الله عنده بر هر کسی که او را نبی فرست
 گویاست دارد ظاهر میگرد که بیک عنایت پیشینان را جای رشک
 و غیرت پیشینان کرد کسی راست گفته رحمت بر جان وی باد سه
 بنده خود بیشتر خوان که بشاهای برسم به کسی را که تو پر داری شاهین
 است نقل است میفرمودند بعضی اکابر هم از شاه ضرابخش قدس
 سره شنیدیم که معمول جناب ایشان در تعظیم و تکریم خالق چنان بود
 که گاه شخص جاہل و نااہل را بسرو قد تعظیم کردی و قابل و اہل را تکریم
 نفرمودی و گاه بالعکس کردی روزی شخصی اجنبی محض بر صورت
 نااہل بلاقات آمد بسیار عزت و حرمت وی فرمود بعد رفتن وی
 کسی پرسید که این کس را با وجود نااہلیت که صورت اسلام هم ندارد
 اینقدر تعظیم کردی فرمودند و اکثر چنین اداها بوقوع می آید مگر آن

چیست فرمود تعظیم سادات بر خود لازم گرفته ام و او سید است
 سائل عرض کرد که نگر از وی تعارف سابق است گفت نه الا هر سیدی
 که در بروی من می آید علاقه سیادت وی چون رشته نور تا ختم است
 صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و باهر می بینم از آنجست در خود جرات سواد
 ارب نمی یابم بالضرور بهر تعظیم وی بر میخیزم آنکس که جرات بسوال
 و انکشاف امر بذا کرده بود به تحقیق شب سیادت آن مرد اجنبی برخاست
 و جاییکه فرود آمده بود رفت و از نام و نشان وی پرسید بیان
 کرد که فلان قریه و وطن ما هست اجداد ما سید وی اقتدار بودند
 از گردش روزگار مبتلای عسرت و جهل ماندیم امروز که درین قصه
 رسیدیم نام حضرت شاه غلام نقشبند شنیده بودیم هم زیارت
 وی رفتیم آنکس بر اعتراض خود لبس منقعل گردید و شامسین را عبرت
 شد و هم میفرمود که چون جناب ایشان را در مجلس سماع و جدامد
 و طاقت ضبط در خود نیافتی بر معاصران خود حضرت شاه لعل محمد
 و شاه اکرم قدس سره همگانه انداختی متوسطان حال و مبتدیان
 نادانسته مال را حیرت افزودی که بر معاصران کاملین اثر خود می گذارند
 و حال آنها محتاج نیستند و مایان که محتاجیم از آن عطیه خیر و مایان
 سبب چیست یکی از رسیده و برگزیده فرمود که تحمل اثران نگاه کرده
 است او شان اثر رتبه خود که طاقت ضبط آن ندارند بر آنها
 می انگزند اگر بر شما بیان رشمه از آن آید بلا که شوید نقل است

شیخ العالمین رض میفرمود که در بدایت حال بعد نظر احتیاج بعضی
 اقارب که از آسیب دیو و جنایت درینج وایدا بودند شاه غلام
 مرتضی قدس سره را خیال نصاب و زکوة سورۀ منزله متکلم خاطر
 شریف گردیده از حضور حضرت تاج العارفین رض اجازت یافته در
 حجره نصاب نشستند گاه گاه حضرت غلام نقشبند قدس سره بسبب
 الفتی و محبتی که با خود با بود در حجره ایشان میرفتند و پرسان حال
 از نهم صاع موکل میشدند در احوال بعین روزی عند الاستفسار گفتند
 که موکل حاضرند آمدند و معاینه نشدند جناب ایشان با استعجاب فرمودند
 چه میگوئید موکلها صفت بسته حاضر می باشند و هر روز یک آمده ام آنها را
 حاضر یافته ام و ما را باعث برآیند که شما نصاب در هید تا فرمان برآید
 کنیم و ما ابار و انکار میکنیم که فرصت ندارم و این وقت هم حاضر نمیشد
 که در چشم شما ظاهر نیستند بعد از آن جناب تاج العارفین رض مفصل
 حال شاه غلام مرتضی و باعث شدن موکلان جناب ایشان را
 بر نصاب و زکوة عرض کردند حکم شد از آنجا که آنها باعث اند مضایقت
 ندار و نصاب بدهد باز عرض داشتند که بی ضرورت این درد سر که
 کند و نیز میفرمود که در سلسله قادریه قلندریه حضرت خواجہ قدس سره
 سیف اندر روز جمعه از معمولات است چون حضرت شاه غلام نقشبند
 قدس سره آنرا میخواند عبارات مقهوری اعداد در قرأت می آمد آنرا
 گذارشته مابقی را میخواند بعضی از معاصران گفتند که ترک عبارات

و فقرات کرده میخوانند این سیف الله و گرشاد از او را دشواری نماید و
 مجبوریم سابق حرفا میخواندیم دیدیم که بعضی مردم را ضرر آن میسر
 نبازان حذف عبارت تفریه کرده و در دوا ششم تا به سلمانی ضرری نرسد
 و آداب سلوک پس مرعی داشته و تا وسیع از تصرفات خود را دور داشته
 و هر امریکه پیش آمدی بی حکم حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در یافتند
 تدبیر وی نکرد و حل مشکلی نخواسته مگر آنکه از مجلس شریف نبوی
 صلی الله علیه و سلم ما موربان خود در مرض التفات بدو اکثر
 فرمودی علی الخصوص در مرض موت و اگر کسی آوردی خوردی
 الا بتحریک حضرت شیخ العالمین رضی الله عنه با وجود ایام طفولگی بمقتضای
 پیوستگی تمام آداب حضرت ایشان ملحوظ داشته و نظر بر صحت
 شیخ العالمین نه نمودی و در وقت بزرگتیم برخاسته و از دست مبارک
 شیخ العالمین رضی الله عنه در کار دو خوردی و انحراف فرمود
 و عمر شریف شیخ العالمین رضی الله عنه در آن زمان به سیزده سالگی رسیده
 بود نقل است میفرمود شیخ العالمین رضی الله عنه جناب ایشان از
 هنگامه افواج برگیان همراه تلج العارفین رضی الله عنه و ابستان جلا
 وطن فرموده در ششم عظیم آباد شریف میداشتند مرض موت عارض
 گردید شب انتقال افاقه کمتر بود و یکبار بخشونت تمام فرمود مگر گفتیم که
 بغیر از شیخ کار نمیکنم بر و نزد وی و اجازت بجواه زنان
 که بیار و آرد ندر رسیدند که میفرمایند و گرامیگوید فرمود ملک

آمده است میگوید که شمار اطلب کرده اند گفته ام بی اذن حضرت شیخ میرزوم
از وی اجازت بجواه وی باز اعاده سخن کرده همان جواب اول
گفتم بار سوم که گفت برو می دقت کردم الحال بهر اجازت بر شیخ
مد ظله رفته است و حضرت تاج العارفین بس سخگین و خمین در
قطع دیگر آن مکان نشسته بود یکبار بی اختیار باواز بلند آهی جگر سوز
بر آورد که گاه در مصیبت و غمی چنین آه در دناک نکرده بود ندنی الفور
روح پاک ایشان بسوی خلوت قدس شتافت گویا قبض روح
و آه جان کسل معاً بود شور و او را از مصیبت زدگان بر خاست
غم حضرت خواجہ عماد الدین قلندر رفته تازه گردید با وجود انسداد
راه از هنگامه و جنگ در میان ناظم شهر داران بر گیان بود هانجا
حضرت تاج العارفین شیخ تجنیز و تکفین کرده لاش مطهر را بقصد بهیچ
رسانیده بجوار پدر بزرگوارشان حضرت خواجہ جاناب یائین فر
فرمودند حالاً اعطاء منار شریف علمیه کرده شده و در ان اعطاء
بجز اهلخانه ایشان که بقاصده دوازده دست مدفون اند تا حال
کسی دیگر دفن نشده نقل است شخصی از یگانہ جناب ایشان
بیماری صعب داشت که طاقت پہلوزدن نمی یافت شبی بیمار
داران را خواب غفلت ریود و بیمار را حاجت بشری بغایت
بود که مہلت آواز دادن بختگان ہم نیافت از کمال اضطرار نشسته
نشسته بر چوکی پایخانہ کہ متصل خواجہ گاہ وی داشتہ بود ندر دفن و از

قضای حاجت فراغت کرد ضعف و تقاهت انقدر طاری شد که
 دیگر طاقت حرکت نه ماند که از آنجا تا ارگامگاه خود را رساند پس مضطر
 گردید که مبادا در مقام نجاست قبض روح شود پایبام حکم بست
 و همت بر آن گذاشت که بکسی طور از آنجا تجاوز نکند مطلق طاقت
 نیافت بگیرد شد که دفعه دید حضرت ایشان را تشریف آورده ^{نگاشت}
 شهادت بردوش وی نهاد فرمود بر خیز و بارگاه خود برو انقدر طاقت
 پیدا آمد که بی استعانت عصا مانند صبح مزاجان بر جای خود آمد و حضرت
 ایشان از نظر غایب شدند ما این حکایت بجز از زبان حق بیان
 حضرت شیخ العالمین رضی عنده شنیدیم و نام بیمار هم اما انهار نامش
 بنظر مصلحت مناسب ندیدم بر آن تفسیر نکروم و دیگر حکایات قرب
 منزلت ایشان به بارگاه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از حد و جهات
 افزون است و از فهم عوام بیرون لاجرم برین روشی از سواب و
 قطره از دریا اغصا کرده آمد و بندی از آن ضمنا در ذکر حضرت
 تلج العارفین رضی الله عنه گفته اند انتقال شریف سوم ماه ذی قعدة بعد ^{انقباض}
 نصف شب در شهر عظیم آباد سال یک هزار و یکصد و هفتاد و سه از
 هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ماده تاریخ انتقال بلغ العلی

فکر احوال خیر مال حضرت شاه لعل محمد پیلواری قدر

ایشان از خلفای کاملین حضرت تلج العارفین اندر میفرمودند شاه

خدا بخش و دیگر اکابر قدس سرهم که در این ایام اوقات بسیار
 نشان از روزگار معلی بود روزی بحضور تاج العارفین رضوانه
 آنحضرت از راه لطف و عنایت هدایت فرمود که اگر در راه خدا
 قدم راسخ زنی و بطی منازل طلب گرم رو شویدی عجب نیست که
 حق تعالی ما حصل روزگار معلی مع شی زاید عطا فرماید این کلمات حق
 در دل ایشان اثر کرد و همانوقت ترک روزگار اختیار کرده طلب حق
 همت استوار بستند و بسک ارادت منسلک گردیدند مثل مشهور است
 دولت از مستعد نگزرد بان کی زمانه بر یگانه و بیگانه افوق یافتند و
 گوی سبقت در میدان معرفت از معاصران ربودند یکی از علو همت
 آن یگانه زمانه اینست که روزی همت در یافت کاری از حضرت
 تاج العارفین حکم استخاره مرایشانرا کردید و عمل استخاره عنایت شد
 شب اول خیری بدر یافت نه آمد شب دیگر هیچ هم معلوم نشد
 بجز افتادند از صیا و شرم نتوانستند که بحضور اقدس حضرت شیخ
 اطلاع حال کنند تا شش ماه همچنان استخاره میکردند چون امر
 بدر یافت آمد برای اطلاع بحضور عالی حاضر آمدند آنحضرت فرمود
 یاران دیگر را در بهان شب حال کار مفصل معلوم شده بود شما این قدر
 ایام چه بر خود بخش و مشقت کشیدید که چندان امر ضروری نبود
 لیکن از آن روز شرفه علوه همتی حق تعالی چنان عطا نمود و فتح باب کلی
 در باب استخاره فرمود که تمامه قدرت کامله بر دریافت کار داشتند

و حاجت باعمال استخاره ماند و حضرت شیخ رضا بر همت شان لبس مسیون
 و آفرین فرمود و هم در باب طریقت از یاد می بخت دولتی عظمی بدست
 آورده بود که هیچ خواب و مراقبه وی خالی از دولت مشرف شدن
 مجلس شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نیست چنانچه روزی در
 حجره بالاخانه آثار شریف بخواب بود جناب شاه سعد الله علیه الرحمة
 گفتند خداوند امید آنم که خواب این جوان خالی از انکشاف مجلس شریف
 نیست ما هم بامید حصول دولت این سرزیر پامی وی در شسته بخواب
 میرویم تا ما را بجزست این جوان از مجلس شریف رسول مقبول خود
 مشرف گردانی و بخواب رفت حق تعالی حسب مراد وی مشرف گردانید
 حضرت تاج العارفین رضایع بزرگ عریضه اطلاق حال شان کهنه بر پند
 حضرت مولانا رسول خاوند کرد که بعل محمد را دولتی عظمی نصیب است که
 یک مراقبه و یک خواب هم در روز و شب خالی از انکشاف مجلس شریف
 و حضور می محفل منیعت نمی رود قاصد آن شود دیا نشود حضرت سراپا افاد
 بجواب عریضه قلم و زبان را محرک سلسله بیان فرموده نبیست که این
 امر لبس عجیب است خاصه طریقه ویست ما نبود و بکس این دولت رو
 نه نمود این محض عطار و لطیف است انصیب نصیب ذلک فضل
 الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هم میفرمود شیخ العالی
 و دیگر اکابر قدس سرهم که ایشانرا در مجلس شریف خدمت عرض می
 بود بعضی هر معروض از طبیب یا لبس ما ذون عام بود هر کس که مطلبه

از دین و دنیا پیش شان می آید بلا تخصیص وقت فی الفور مراقب شد
و از مجلس شریف جواب وی دریافت فرمودی قند سیاه بس غویب
طبیعی وی بود اکثر اهل حاجت قدری قند سیاه نذر آوردی بلطف
خود قبول فرمودی و معمول بود که قدری ازان در کام و دهان چسباند
و مراقب شدی مردمان گفتند که وقت مراقبه علو قند سیاه چه ملاوت
می بخشد فرمودی بس ذائقه میدهد صد بار نماز نوافل و اعمال و اذکار
و اشغال از کشفات ایشان است و طریقه و لایحه و ارشیه مجیبه جاری
است و کتابی ازان مرتب شده فضل البنی نام کرده شده است مفت
و ماهی نمی گذشت که از جناب سالت آب صلی الله علیه و آله و سلم
یا حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه شریف یا دیگرانست
علیه الرضوان یا جناب انعامت آب محبوب سبحانی رفته و گری و فکری
یا نقلی و عملی ارشاد نمیشد و حضرت شیخ معه باران بران عمل نمیفرود
نقل است شیخ العالمین رضی فرمود که شب اول محرم الحرام از
جناب استغاب قره عین الرسول الامام الهام ابی عبد الله حسین
علی جده و علیه السلام ایشانرا حکم شد بگویند همه مردمان را هر که ده
روز محرم هر روز در رکعت نماز بلا تمیذ قرأت گزارد و بعد سلام
هزار و دو بیجا خوانده نیاز من کند و بروج من بخشد حق تعالی دو
فائده بوی عطا نماید و من یک فائده ثواب اول آنکه با من رشت باشد
و در علم سانی سکرات موت سه مرتبه باشد که چهارم بطلانی گذر برین شرط پنج ثواب حج ششم آزار

هفتاد و برده هفتم ثواب صدقه ز چون کوه براه من در برای من هفتم گناهان
 صغیره و کبیره خطاها و عداوتها و ملائمه امر زیده شود و نهم و ششمی قبر و
 آسانی سوال منکر و نکیر و هم گرانى پله سنات در میزان اعمال از اتفاق
 وقت در فهم ایشان بعد در و در خطا افتاد و دانستند که ده هزار حکم
 است صبح بخدمت فیقدر حبت حضرت تاج العارفین رضی عنده عرض گشتند
 فرمود به کسی از یاران و وابستگان اطلاع بخشند هر کسی حسرت بکاشف
 ایشان نقل دور کعبت و ده هزار در و خواننده نیاز کرد اما از زیاده
 تعداد در و در دمانتر حرجی عظیم در کار و بار دنیا و پیش آمد شب دیگر
 ایشان بخواب دیدند حضرت امام همام را که لبس عتاب فرمود و ارشاد
 کرد که مایک هزار در و در گفته بودم شما ده هزار که گفتید و خلق را در رنج
 و ایذا مبتلا کردید چه سبب بود و این عدد که گفته بود اگر نهم و ستم شما غلط
 کرده بود چرا تصحیح آن از ما نکردید پس هر اسنان بیدار شدند و تملکان
 را بر غلط فهمی خود آگاه کردند و اختیار نمودند نقل است میفرمود
 شیخ العالمین رضی الله عنه که قریب و قبول شاه لعل محمد قدس سره در بارگاه
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون قرب اولیای کرام بود که جز است
 عرض هر طیب و یا لبس میداشتند و بسبب کمال لطفی و عنایتی که میبود
 حال ایشان بود گاهی در امری اعراض ندیدند چنانچه یکبار در باره عرضی
 و ارشاد کردید که در دعای یا ما شوره و حانی پنجبار بعد نماز صبح و شام
 بیغ سحر و رجعت دعوت کافی است ایشان بی تامل عرض کردند

یا رسول الله اگر مسجور تارک نماز باشد او چه کند حکم شد او هم خواند فائده
 نخواهد کرد و معاصران بحیرت و تعجب افتادند و گفتند که چه کردی نه زبان شما عزیز
 چنین سخن جرات کرد و جایکه ملک را از نگه داشت آداب رسالت طاقت
 و مژدن نباشد حال تارک الصلوة پرسیدن و یا زبان جرات و بیباکی
 بر زبان خود باقی ماندن بجز عنایتی و لطفی که صد و احصاء ندارد ممکن نیست
 نقل است از شیخ العالمین شاه قندهار بخش رضی الله عنهما و از سید
 العلماء اسناد العرفاء و امت برکات و دیگر اکابر یاد دارم میفرمودند شیخی
 ایشان در خواب بودند دیدند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر
 تخت سوار سمت مغرب از حجره شان بر هوا تشریف شریف میبردند
 در عالم خواب ایشان هم پای تخت اعلی گرفته همچنان بر هوا روان شدند
 تا آنکه به بیابانی وسیع و صحرای دلگشا تخت اشرف رسید و در آن مقام
 تالابی است پر آب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حالا پای تخت
 بگذار و برو حسب ارشاد پای تخت گذاشته در آن صحرا برکناره تالاب
 فرود آمدند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روانه شدند مدینه
 حال از خواب بیدار شدند و چشم کشا خود را در سواد قصد بر پهلوانی
 جانب مغرب برکناره تالاب مغربی که جانب دیگر وی صحرای وسیع است
 یافتند و آن مقام را شناختند چون جای خوفناک و سیرگناه و زردان بود و
 قصد بدگور رازان بسافت نصف کره پیش و کم بود جرات باز آمدن
 تا خانقاه شیخ نیافتند در جای خود را نگاه داشتند تا آنکه مطلع صدیق خود را

از آنجا روانه شدند و مردمان خانقاه در حجره میزدند و آواز میدادند
 که صبح دید و بخت بود که زنده هست یا مرد و جواب نمیداد و آخر شب
 بر معمول خود بیرون حجره نه آمد و در کاشا و سبب چیست هر کسی را ترو
 و تعلق می افزود و خواستند که در کاشا بیدار اندرون بنمایند بعدین
 بودند که ایشان از در خانقاه نمودند و دیدند همه غلق در حیرت افتاد و
 پرسید که چارفته بودند و در حجره کجا جایی داده اند که با وجود چندان آواز
 از خواب غفلت بیدار شده و در کاشا و ایشان گفتند کسی نیست
 و خاموش شدند چون در خلوت حضرت شیخ حاضر آمدند مفصل حال شبیه
 عرض داشتند آن زمان بر یاران و یکدیگر این سر آشکارا کردید و برین معالجه عجیب
 و عمنسریب و خواب نادر الوقوع هر کسی را عجیبی بود و نقل است
 پیغمبر و شیخ العالمین رضی الله عنهما که شاه حسن علیه الرحمته را ورم کله که قسم بد
 عارض بود طاقت خوردن و پوشش مطلق نبود خواب خیال شده نه طاقت
 لب کشاوند نه لب بر لب نهادن و از کمال صعوبت این تب محرق
 و اشت چند روز در سختی گذشت تا آنکه روزی حضرت تاج العارفین
 ایشان را بعبادت نشان امر فرمود حسا حکم فرستند و ساعتی نزد بیمار
 یعنی شاه حسن علیه الرحمته مراقب شدند و در وسوسه که بودنی انوار
 سکون یافت و ورم آنها نماند و بکمی آوردن گرفت جناب ایشان
 از آنجا بعد افاقه بیمار برخواستند تا آنکه بخانقاه رسید تمام کلمات ایشان
 ورم کرد و همان در وسوسه پیدا شد همه حالت که به بیمار بود در ایشان

ظاهری کردید و به همان حالت چار و ناچار بجهت تاج العارفین
 آمدند آنحضرت حال شان دید و فرمود ما بعبادت فرستاده بودم
 نه به پرورشیدن مرض اگر چنین منظور بود قاصدا و فعل آن چرا نه شد
 و بیفایده تکلیف کشیدند بر خود گرفتند ضرورتی نبود و ساعتی ببلین
 هدایت مراقبه نموده که فی الفور ورم و درد سوزش از ایشان مایم
 دفع گردید گویا هیچ نبود و مزاج شان تمامه بحال خود آمد نقل است
 از سید العطار و سند العرفاء دامت برکاته شنیدیم که روزی خمسه
 معمول چند یاران حاضر خدمت فیصد رحبت حضرت تاج العارفین
 بودند و در آن میان شاه جمین قدس سره غزل حافظ شریف از دست
 را عنایت دان آنقدر که بتوانی بپسندید یکبار مجلس گرم شد و همه
 بوجد و شورش شدند بعد آنقضای مفضل حضرت شاه عبدالحی ماکسوم
 دیگر باستعجاب از شاه لعل محمد قدس سره گفت که هرگز نشان و گمان
 این جوش و خروش درین وقت نبود که بوقوع آمد بجواب فرمود
 عجب است که شما بیان ندیدید حافظ شیرازی در آنوقت تشریف آورده
 بود و هر دو دست خود در بغل داشته سر جوش از کنار او دالان تا کنار او
 و دیگر مشی اقدام میفرمود اثر وی بر مجلسیان افتاده و مجلس گرم شد نقل
 است از حضرت شیخ العنالیین ر که وجد شاه لعل محمد بیس بر اثر بود
 مجلسی نبود که ایشان را وجد شود و مجلس گرم نبود یا را از معمول بود که
 چون در سماع خلاوت ذوق و شوق نمی یافتند از غزل و راگ مطنون

ایشان بر قوال فرمایش میکردند تا ایشان بوجد آیند و مجلسی از وقت
 خوش کرد و در اکثر بودند که در وجد چند قدم برپا رفتند و کف پا از
 فرش یک بالش بلند بماندی و هر کسی معاینه کردی نقل است
 روزی ذکر در صفائی طینت بود حضرت شیخ العالمین رضی الله عنهما
 طینت آنست که خطر گناه بدل برآید و در خواب هم بدان طینت
 نداید چنانکه درین زمانه شاه لعل محمد راجع تعالی عطا فرموده بود گویا اولی
 مادر زاد بودند که از کمال صفائی طینت شان بخواب هم شیطان را
 بر ایشان دست نه افتاده چون بخواب محتمل شدی دیدی زنی را که
 با دو مرد آمد و هر دو مرد را گواه کرد و عقد مناکحت با ایشان بست و
 بعد نکاح خلوت ساخت و بجز این از دنیا گامی محتمل نه شدند چون
 اصل طینت ازین گناه پاک بود بخواب هم شیطان را بجز صورت خیال
 دیگر چاره نبوده تا چار بصورت عله شرعی پیش می آمد مولف کتاب
 عقیقه اشعه میگوید که از اینجا وجه عدم احتلام انبیا و بعضی اولیای
 گرام بخوبی واضح کرد که بسبب صفائی طینت به کسی طور شیطان را
 بخواب هم در قلبش لطف شان دخلی و دست رسی نیست اما نقل
 عقیقه الاشاره نقل است که چون وقت رحلت شاه لعل محمد رسید
 مردم و اسپین دفعه نوری درخشید که عکس هر که حاضران بر دیوار یافتند
 و همه را حیرت در گرفت که این برق از کجا آمد و حضرت شاه غلام نقشبند
 قدس سره بر مکان خود بود نزدیک بار نظر بسو سے آسمان رفت دیدند

که ملائکه بر هوا صد رقی میبردند پس منور و پر نور و گرد گردوی دیگری با آنکه بسیار
اند و علم آمد که روح کسی ولی است بزیر عرش اعلی می برند اما معلوم
نشد که کدام ولی است و کدام وصل کامل است که با چنین اعزاز و اکرام
می برند صحبت اطلاق حال قاصد خدمت حضرت شیخ رفا شدند چون
بیرون خانه شدند شنیدند که همین کیساعت میشود که شاه لعل محمد
وصل بحق گردیدند فرمودند واه برادر لعل محمد بار این گمان نبود و دیگر
احوال شان ضمناً در ذکر آثار شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گفته آمد
و اگر تفصیل آیم از احوال ایشان کتابی مرتب و بدون گرد و سال انتقال
یکهزار و یکصد و شصت و هشتاد و هشت از سال هجرت ماه جمادی الثانی
تاریخ نسبت و موسم و وقت شب فرار شریف در مقبره امیر عطاء الله
قبرین سره در جنب شاه محمد مقیم قدس سره واقع است

ذکر احوال کرامت منوال حضرت شاه محمد اکرم پیلو و قدس سره

جناب ایشان از کمیلین خلفا حضرت تاج العارفین اندر رضی الله عنه بس
مرتاض و صاحب خرق عبادت یکی از چهل ابدال اهل خدمات بودند
و در حضور مجلس شریف اختیار نام داشتند عنایت مرتضوی بر حال
شان نسبت معاصران زیاده تر میزدول بودی و در باب مکاشفتم قول
ایشان بود که اگر در ایست اکرم تلاوت واقع باشد ریش بر روندارد
و مردمان را که غلط پیش می آید آن در حقیقت در یافت نبود تمایل خود را

کاشف نامیده اند غلط در مکاشفه معنی ندارد و دستور جناب شان چنان
 بود که بر کاری در مجلس شریف عرض داشتند هر چه در جواب آن معلوم
 شد می‌تصحیح آن از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریفین کردی چون غلام
 نزد می‌نالفتا تصحیح از جناب محبوب سبحانی قطب ربانی غوث الصمدانی
 رضی الله عنه و ناد قر بعد طرفه بعد طرفه عند حضرت مولانا
 نمودی هر گاه از شهر بارگاه با اتفاق جواب یافته بسایل گفتی که کار تو
 چنان و چنین شدنی است نقل است حضرت شاه عبدالحمی قدس سره
 را در عنوان شباب خیال سفر شهر دہلی که دار السلطنت است منطبق
 سیر در سیر محمد از جناب شاه محمد اکبر قدس سره در خواست دریافت
 حال سفر از خیر و شر نمودند جناب ایشان بیاس مرشد زادگی معزالیه
 رجوع بحضرت پیر دستگیر مجرب سبحانی غوث الصمدانی رضی الله تعالی
 عنه آوردند و از پیش آمدنی سفر مفصل نویسانیده دادند از آنجا که
 بادشا و احوال شتی ساله وی از بقای سلطنت و خذلان عساکر اعدا و
 جنگ و جدال باطله و غیره و شکست و ظفر بادشاه و فساد و بغات
 و ابتری سلطنت تا هنگامه غلام قادر خان متفصیل مندرج صنفی
 نظایر فرمود و گفت هر گاه از بادشاه اتفاق ملاقات کردی و دیگر ملاقات
 کردی در حال سلطنت و رونق تخت و یاوری بخت سوال کن از آنچه
 عنقریب پیش آمدنی است بی تاامل درین کاغذ ملاحظه فرموده جوید
 و بماند که بعد الوقوع بصدق دل پیش آید چون ایشان شهر مذکور است

همچنانکه جناب ایشان فرموده بودند بلا تخلف پیش آمد و پادشاه
 را از وقوع چند امور مطابق اظهار موسی الیه بس عقیدت آمد و تمام تر
 محقق و مستحضر شد و باز است ایشان طوق انقیاد و بندگی در کردن
 داشت و هم میفرمود شیخ العالمین مکر در اثر نگاه ایشان منفرد و
 یگانه عصر بودند بر هر کسی از مبتدی و منتهی بعد مراقبه نگاه اول ایشان
 افتادی بخود بر زمین افتادی و از خود رفتی بنا بر آن معمول بود که بعد از آن
 چون سر برداشتی نگاه بر زمین کردی و بسوی کسی ندیدی خاصه
 در محفل سماع که حضرت تاج العارفین رضی الله عنده در آن بود که بیاس ادب
 شیخ هرگز بسوی کسی ندیدی و این اثر نگاه بلا قصدشان بظهور می آید
 و در حقیقت علمی بجز حرف شناسی دیگر نبود با امام طفلی گلستان بوستان
 سعدی سر کرده بودند و گلهای چند چیده بودند نگاه نگاه بوسه آن شام
 جان را تر و تازگی می بخشیدند اما از صفائی باطن آنقدر کشف دست داده
 بود که بی تاامل از کتاب مقصود القاصدین نقل و عمل بر می آوردند
 و میخواندند اگر کسی بر رسید که این نوافل از کجا رسید و که آنوقت
 میفرمودند از مقصود القاصدین عبارت آن مقام بر آورده اینچنان
 می خواندند که جائی در نحویت خطا نمیشد و توضیح اعراب نقل
 و فاعل و مبتدا و خبر تمام میگردند خلق در حیرت می افتادند که حقیقت
 فارسی هم بجز چند باب گلستان و بوستان ندارند و عبارت عربی
 باصحت اعراب خواندن و مطلب از آن بر آورده عجیب است و کرامتی

ظاهر و در حکایات بزرگان بیشتر بکاشف نام کتب گرفته که فلان کس
 در فلان کتاب این حکایت نوشته است نقل است میفرمود
 شیخنا شیخ العالمین رضی الله عنهما که شاه محمد اکرم قدس سره را در ایامی اتفاق
 سیر و سفر بشهر دلی افتاده در آن زمان صاحب دولتی بود از عواید
 که صحبت علما و فقرا را بس غنیمت انگاشتی و با این طایفه مجتهدان
 ناگاه از وی ملاقات کردید از نام و نشان نشان پرسید و در بیان
 تقریبات گفت که ما را با درویشان ختبی است و با این طایفه الفت
 که بمقتضای آن مجالست باین فقره دوست میدارم و موافقت
 و مکالمه را غنیمت می شمارم ایشان فرمودند که از اعظم آثار سعادت
 امیر است و محض عنایت الهی است که بعطیه دین و دنیا سر فراز فرموده
 امیر گفت چگونه گفتند عطیه دنیا و سی از مال و منال و زن و فرزند و جاه
 و منصب ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و عطیه دینی آنکه خدای تعالی
 بدوستی خود گرفته در زمره اولیای خود شمرده امیر با استجاب گفت
 بکدام وجه فرمودند در فلان کتاب فلان بزرگ که مستند اولیا است
 و مقتدای خلق خدا نوشته است که روزی کسی در راه چند شخص را دید
 که کاغذی در دست گرفته بیزی می نویسند گفتند ما ملک هستیم بنویسند
 اسمی اولیا خدا ما موریم گفت از کرم دور نیست که نام ما هم نویسند
 هر چند از اولیا نیستیم لیکن از دوستان اولیا ایم و از عقیدتمندان
 این طایفه آنها گفتند که ما سوردان ایم که گفتیم و این دوستی دوستان

وی تعالی امری دیگر است که بدان ولی نیشوی باز آنکس پسید
 که نام همه اولیا هر روزی نویسد فرشتهها جواب دادند که روزانه شهر
 بشهر دریه بدیه تا کوه و صحرا میگروم و هر کس را که حق تعالی رتبه ولایت
 کرامت میفرماید نام وی برین قرطاس ثبت میکنم و بر فتنه چون در
 حضرت قدس رسیدند حکم شد که نام فلا آنکس چنان نوشتید عرض شد
 بار خدایا تو داناهستی که او ولی نیست فرمود او چه عذر پیش کرده بود
 بعرض آوردند که عذر محبت بادوستان تو اما از آنجا که ولی نبود بلکه
 محب اولیا بود ما هم عذر بر عدم اجابت مسئولی وی کردم منشور لفعلی
 الله ما یشاء و یحکم ما یرید ناطق بران گردید که نامش را بالای
 نام های اولیای مالموسین و عنوان دفتر ولایت از اسم پاک وی کنند که
 او دوست دوست ما است و دوست دوست خود را دوست تر
 میدارم از دوست ازین حکایت یقین دارم که نام امیر صدر نامه های
 اولیا از نامه نوشته باشند چون حاضرین نیز ازین حکایت زمان کتاب
 مطلع بودند کسی را جای انکار نبود امیر البس لشبا شست آمد پسید از کد
 بزرگ سلسله ارادت دارند فرمودند بزرگه است در اطراف شهر عظیم آباد
 بقصه پهلوانی شاه محمد مجیب الله قادری مد ظله العالی امیر مبلغ یکصد و
 پنجاه روپیه طلب داشت و گفت پنجاه نذر شما است و صد نذر
 شیخ شما از طرف من و باغ از تمام رخصت فرمود چون مع الخیر بولین رسیدند
 و حکایات سفر و تذکره آمد کسی از معاصران گفت شما آن کتاب که سند

و می آورده بودید خواندید و دیده اید یا شنیده اید فرمودند خوانده ام
 نه دیده ام نه شنیده ام اما حق تعالی از لطف در آنوقت نام کتاب
 و مقام و صفت و صورت صفت مفصل منکشف گردانند و مطلق خفا
 نداشت گو یا عبارت پیش نظر بود که مطلبش با امیر تقریر میکردم نقل
 است در ایامی ایشان از منی صعب پیش آمد سرمایه نداشتند که
 بان کوشند و به جای قصد سازند شبی حضرت محبوب سبحانی غوث الاعظم
 رضی الله عنه را خواب دیدند آنحضرت از راه لطف و کرم فرمود توشه
 من نیاز کنید صحت خواهد شد چون بیدار شدند وزن توشه یا نماند چند
 روز دیگر در صعوبت گذشت باز شبی مشرف شدند و آنحضرت رضی الله
 عنه فرمود چرا بوسه شفا می خود بخوایستی و خستی عرض کردند
 وزن وی سهو کردم حکم شایع آثار نچته آرد گندیم و یک آثار یا و بالا
 روغن زرد و هموزن روغن بنوره و بقدر توفیق میوه چون جناب
 ایشان بمرتبه مقصی مورد عنایت و لطف اتم بودند نه با کانه عرض
 کردند که تا مقدور ادا می وی ندارم حکم شد که نصف وزن او کن بکن
 این تخفیف مخصوص بیست و دیگران وزن کامل کرده باشند باز
 عرض داشتند این توشه مخصوص بشفای بیمارست یا جمیع حاجات
 ارشاد شد سبب جمیع مشکلات و حاجات دنی و دنیوی کافی است
 اما شرط است که صوفی و متقی خورند و غیر ایشان از تارک الصلوات و
 مرتکب المسکرات از خوردن آن عیبناست و از نماند ایشان از بعد او اسے

نیار صحت گردید و تا این زمان برای کشور کار مطلقاً مزاج این دیر است
 و اکثر عظم در حل مشکل به این نیا نتم و تا عرصه تالیف این کتاب
 سالی ندیدم که بجنود شیخ العالمین رضاهل حاجات بعد حصول مقصود
 نقود بادای توشه از چهار و پنجصدی فرستادند و در هر ماه پانزده
 عدد و یا بست عدد کم و زیاده با احتیاط تمام بچینه میشد و صوفیان بنحویه
 و همچنین از جناب مرتضوی کرم الله وجهه الشریف برای حل مشکلات
 عموماً بایشان ارشاد شده و زن وی آرد گندم شش آثار با و بالار و زن
 و بهوره پروا صد سوم صادر دو حال کثرت رواج این توشه بر توشه اول
 بلا فرق دانند و این هر دو توشه بجل مشکلات شهره تمام دارد و دیگر از
 دریافت ایشان توشه خانون جننت حضرت فاطمه زهرا است
 علیها التعمیه که در شفای مرضی مثل وی عملی دیگر مجرب ندیده شد
 لیکن از آنجا که این توشه قبل حاجت است و حصول کار و شفای
 بیمار از شدن و ناشدن قبل کار معلوم میشود و آن آنست که اگر
 توشه لذیذ و خوش ذایقه درست شود و زودتر بخوردن صرف گردید
 جلد تر و حسب طلب مطلوب حاصل شود و هر قدر که بد ذایقه شد دلیل
 فقدان مقصود است و با این همه بار دیگر توشه میکنند تا سه توشه اگر
 هر سه بد ذایقه یا خام ماند هرگز آن کار برآمدنی نیست و اگر سومی
 توشه خوش طعم است آخر بوقف کار برآید از نجست مردمان کمتر تا
 توشه جرات میکنند خصوصاً در پارک بیمار اقدام بران دشوار دانند مجرب است

بلا خلاف وزن نوشته آر دکنم ستر انا بچتر روغن زرد و یک انار نصف
 پاو بالا چینی یا بوره هموزن روغن نقل است از سند العرفا و سید
 العلماء در امت برکات شنبیوم روزی شاه محمد اکرم شاه لعل محمد قدس سره
 بحضور شیخ الزمان تاج العارفین به غرور سماع بودند و شاه محمد اکرم کتیر
 بود کمتر مجلس از وجود و شورش وی خالی ماندی ابتدا و انتها مجلس در
 جوش و خروش وی منقضی شدی و شاه لعل محمد را بیشتر تسکین مانند
 ناگاه بوجد آمدی هر دو بزرگ در آن مجلس از امیر المؤمنین عجیب المتقین
 ابوالائمة المعصومین علی مرتضی کرم الله وجهه الشریف مشرف شدند
 از راه عنایت بشاه لعل محمد فرمود بر خیز و در وجود شوتاکی نشسته با
 یکبار صبر و سکون از دست رفت و مطلق افاقه مانند و از آنروز گاه
 در مجلس ایشانرا بجز وجود و رقص سکون و قرار نبود و شاه اکرم قدس سره
 پس هر خوش نشسته بودند قریب بود که عثمان اختیار از دست رود و بر
 و وجد آید ارشاد شد پیشین تا چند بوجد آئی امثالاً للامر انجنا عنی
 بکار فرموده که گاهی باز وجود نه نمود و در نگاه این اثر پیدا شد که سابق
 گفته آمد نقل است از شیخ العالمین رضی فرمود که در ابتدا می سلوک
 شاه محمد اکرم راشبی از جناب مرتضوی کرم الله وجهه بی در خواست
 نسخه کسیر عنایت شد که بی درد سرد در خرج قلیل مبالغه کیمیا در دست
 می توان کرد چون بیدار گردیدند شبانه روز در گریه مانند و نزد حضرت
 تاج العارفین حاضر نه شدند بخیاں آنکه اگر بحضور عرض کنم آنحضرت فرماید

مگر هنوز در دل تو طلب دنیا بوده که نسجه را کسیر عنایت شد و بشغلی و
 ذکر سے اختیار یافتی و چشم عنایت از ما باز دارد و اگر نگوییم در قیامت
 ما بینا بر خیزیم که درین طایفه مقرر است هر خوابی و وارداتی که از شیخ مخفی
 دارد در قیامت کور برانگیخته شود بعد سه روز برای بران قرار گرفت
 که بر آنحضرت عرض باید کرد و از ما بینانی قیامت همان بکه در زمره
 اهل دنیا محسوب شوم و در خلوت شریف حاضر شده زار زار بر حال خود
 گریه می نمود و عرض حال کردند تاج العارفین رضی فرمود اجزا نسجه یاد است
 گفت بلی فرمود در چه قدر توانی خرید همین چهار تنگه یا هفت تنگه فلوس
 ظاهر ساختند حسب عرض شان فلوس عنایت شد که دو ابیارند و
 درست کنند چون از خالص درست کرده حاضر آوردند فرمود در بازار
 بفروش و قیمتش بیارند و بقیمت مروج آن زمان فروختند زرگر
 بعد امتحان ببنت تمام گرفت آنحضرت فرمود ز رهن و می بر فقرای
 خانقاه بخش کن و اجزای نسجه دو را بسو و فراموشی ده هر چند
 از آنجناب مستطاب کرم الله وجهه بتو عنایت شد لیکن بالفعل ترا
 قابلیت آن نیست بعد تکمیل طریقه ایشان روزی شاه عبدالحمی
 قدس سره که عنفوان شباب داشتند گفتند که متنامی من آنست که
 آن نسجه را کسیر بین بخشند تا از فکر آل و عیال که سبب تشطط خاطر است
 در دین دین و ایم و بفرغ دل بکار دل بشنیم جناب ایشان سوگند
 یاد کردند حسب ارشاد پیر و مرشد او را بسو و فراموشی گذاشتم و